

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

آیا قاعده الزام در جایی است که شخص بر طبق مذهبش عملی را انجام دهد؟

روایات باب 30 از «ابواب مقدماته و شرایطه» کتاب الطلاق را ملاحظه فرمودید؛ یکی از نکاتی که در مورد این روایات باید مورد توجه قرار گیرد، این است که آیا از این روایات استفاده می‌شود قاعده الزام در جایی است که شخص بر طبق دین و مذهبی که دارد، عملی را انجام دهد، یا اینکه چه بسا از بعضی تعبیری که در این روایات وارد شده و همچنین از روایات ابواب دیگر، استفاده می‌شود که قاعده الزام مقداری از این عنوان وسیع‌تر است و آن این که قاعده در جایی است که کسی بر حسب اعتقادش عملی را انجام دهد؟

فرق بین این دو عنوان این است که اگر بگوییم مورد قاعده الزام جایی است که شخص بر حسب دین و مذهبش عمل کند، در این صورت، مخالف باید بر حسب مذهب خودش عمل کند، مسیحی بر حسب مذهب خودش عمل کند، و هکذا سایر ادیان و مذاهب؛ اما اگر گفتیم مورد قاعده الزام جایی است که شخص بر حسب اعتقادش عملی را انجام دهد مثلاً ممکن است کسی سنی نباشد، اما روی جهل مرکب معتقد است سه طلاق فی مجلس واحد کافی است؛ - هرچند عرض کردم به نحو جهل مرکب است، اما این اعتقاد را دارد که سه طلاق فی مجلس واحد نافذ است - نتیجه‌اش این می‌شود که اگر شیعه معتقداً به اینکه سه طلاق فی مجلس واحد صحیح و نافذ است، چنین کاری کرد، در اینجا هم باید قاعده الزام جریان پیدا کند، و شیعه معتقد به این حکم هم اگر زن خودش را سه طلاقه کرد، باید او را ملزم کرد.

بعضی از روایات باب 30 مثل روایت ابن ابي مسروق که در آن عبارت «طَلَّقَهَا وَذَلِكَ دِينُهُ» بود، عنوان اول را تأیید می‌کند که ظهور در مذهب دارد؛ اما برخی دیگر مثل روایت مکاتبه ابراهیم بن محمد الهمدانی که در آن عنوان «فإنه انما نوى الفراق بعينه» وجود دارد مؤید عنوان دوم است؛ چرا که همانگونه که بیان کردیم، منظور از این عبارت، مجرد نیت باطنی نیست و بلکه مراد اعتقاد است؛ یعنی «من اعتقد الفراق بهذا الطريق يلزم». همچنین در روایت قبل حضرت فرمودند «فانظر فإن كان ممن يتولنا ويقول بقولنا فلا طلاق عليه لأنه لم يأتى أمراً جهله» حضرت به آن شخص فرمودند: داماد تو اگر شیعی است و قول ما را قبول دارد، طلاق این چینی که از او صادر شده، باطل است؛ برای اینکه يك کاری که جاهل به آن است را نیاورده؛ مفهومش این است که «إذا أتى به جهلاً فهذا نافذ»، اگر جهلاً این کار را انجام دهد هرچند که شیعه باشد، عملش نافذ است و مطابق مفهوم این تعلیل، صحیح است.

روایت سوم هم چه بسا بتوان گفت که آنهم اطلاق دارد؛ «إمرأة طلقت على غير السنة» اطلاق دارد، طلاق‌دهنده می‌خواهد شیعه باشد یا سنی؛ منتها می‌توان گفت که این اطلاق با بعضی از روایات دیگر تقیید می‌خورد. مؤید دیگر برای این عنوان روایت هفتم باب 30، روایت عبدالاعلی است که حضرت فرمود ان كان مستخفاً بالطلاق مستخف به طلاق را معنا کردیم به کسی که طلاق

می‌دهد اما شرایط آن را رعایت نمی‌کند؛ اطلاق این عبارت نیز هم سنی را شامل می‌شود و هم شیعه را. پس، در میان روایات، يك روایت داریم که بیان می‌کند قاعده الزام مربوط به جایی است که مسئله دین مطرح است، اما روایات متعدد دیگر شاهد بر این است که مسأله فراتر از این است و قاعده الزام در جایی است که کسی معتقد به چیزی است و مطابق آن اعتقادش معامله‌ای را انجام می‌دهد؛ و چون مجموع قرائن احتمال دوم ظهور بیشتری دارد، در عبارت «وذلك دينه» تصرف کرده و می‌گوییم منظور از دین در این عبارت، اعتقاد است؛ و نتیجه این می‌شود که قاعده الزام توسعه دارد.

روایت دیگر دال بر قاعده الزام

روایت دیگری در باب 29 از «أبواب مقدماته و شرائطه» کتاب الطلاق وجود دارد و آن حدیث 16 این باب است. وعنه یعنی عن محمد بن احمد بن يحيى عن أبي اسحاق، أبي اسحاق در رجال کنیه برای هر کسی است که به عنوان ابراهیم مطرح است؛ و در اینجا أبي اسحاق که محمد بن احمد بن يحيى از او نقل روایت می‌کند، ابراهیم بن هاشم معروف است. عن ابن أبي عمير عن أبي أيوب الخزاز، عن أبي عبد الله (ع) روایت معتبره است. قال: كنت عنده أبي أيوب می‌گوید خدمت امام صادق (ع) بودم فجاء رجل فسئله عن رجل طلق امرأته ثلاثاً، يك مردی آمد و از حضرت سؤال کرد که فردی زنش را سه طلاقه کرده فی مجلس واحد، قال بانت منه حضرت فرمود آن زن از این مرد جدا شود؛ «بانت» ظهور روشن دارد در اینکه طلاق صحیحاً واقع شده است. قال أبي أيوب: ابوابیوب می‌گوید: فذهب آن مرد رفت، ثم جاء رجل آخر من اصحابنا، فرد دومی که شیعه بود، آمد فقال رجل طلق امرأته ثلاثاً باز همان سؤال را از حضرت پرسید فقال: تطليقة حضرت فرمود: چون سه طلاق در مجلس واحد طبق مذهب ما واقع نمی‌شود، این فقط یک طلاق است. و جاء آخر فقال رجل طلق امرأته ثلاثاً يك مرد سومی آمد و همان سؤال را مطرح کرد فقال ليس بشيء حضرت فرمود این طلاقش کالعدم است.

ابی ایوب می‌گوید در يك مجلس، در يك روز و در يك زمان سه نفر آمدند خدمت امام صادق (ع) که هر سه يك سؤال داشتند، ولي حضرت جواب‌های مختلفی به آنها داد. ثم نظر إلى بعد حضرت نگاه به من کردند قال هو ماتری، این همانی است که می‌بینی؛ یعنی واقع همین است و فکر نکن که اشتباه شده است. قال قلت كيف هذا؟ به حضرت گفتم: چطور چنین می‌شود؟ قال حضرت فرمود: مرد اول که سؤال کرد و من گفتم «بانت منه» يری أن من طلق امرأته ثلاثاً حرمت عليه برای اینکه او نظرش این است، یعنی مذهبش این است که اگر کسی زنش را سه طلاقه بکند، این زن بر او حرام است. منظور از «یری» در هذا یری، «يعتقد»، وأنا أرى ان من طلق امرأته ثلاثاً على السنة فقد بانت منه نظر خود من این است اگر کسی «على السنة» - یعنی در یک مجلس نمی‌شود زن را سه طلاقه کرد - زنش را سه طلاق بدهد، باید از او جدا شود. و رجل طلق امرأته ثلاثاً و هي على طهر فانما هي واحدة اما آنجا که گفتم يك طلاق واقع می‌شود، جایی است که زن علی طهر است.

و در پاسخ سؤال سوم که گفتم اصلاً چیزی واقع نشده، منظور جایی است که علی غیر طهر است. این روایت هم یکی از روایاتی است که در قاعده الزام مورد استدلال قرار می‌گیرد؛ و شاهدش عبارت هذا يری ان من طلق امرأته ثلاثاً حرمت عليه است؛ یعنی باید ملزم بشود به مذهب خودش. که مطابق نظری که در ابتدا بیان داشتیم، ملزم بشود به اعتقاد خودش؛ و چه بسا «یری» نیز معنایش این باشد که یری بحسب اعتقاده؛ و اعتقاد اعم از مذهب است؛ ممکن است جهل مرکب باشد و معتقد باشد به اینکه سه طلاق فی مجلس واحد صحیح است.

ظهور روایات در صحت طلاق

نکته دیگر این که تعبیر به «بانت» یا «ذلك دينه حرمت عليه» همه ظهور در این دارد که در اینجا جدایی و حرمت نیست مگر آن

که طلاق، طلاق صحیحی باشد؛ و این خلاف نظر مرحوم آقای حکیم است که می‌فرماید از این روایات، صحت طلاق به عنوان قاعده الزام استفاده نمی‌شود؛ چرا که در اینجا نمی‌توان گفت طلاق باطل است، و با این حال، زن بر مرد حرام است - حرمت علیه .. البته عرض کردیم که بعد از تمامیت روایات این بحث را مفصل بیان خواهیم کرد؛ منتها الآن اینجا که داریم این روایات را می‌خوانیم، می‌خواهیم همان سؤالی که از مرحوم آقای حکیم شده بود را بررسی کنیم که اگر يك سنی زن خودش را سه طلاقه کرد و بعد از آن مستبصر شد، آیا برای رجوع به زوجه نیازی به محلل و عقد جدید دارد؟

اگر ما بگوییم سه طلاقه فی مجلس واحد روی قاعده الزام طلاق نافذ و صحیح است، در این صورت، باید یک محلی اینجا واقع شود و سپس به عقد جدید او را تزویج کند؛ اما اگر گفتیم نه، طلاق باطل است و قاعده الزام دلالت بر صحت طلاق ندارد، این مرد مستبصر می‌تواند به زن رجوع کند؛ چون که سه طلاق عنوان باطل را دارد. حالا اینجا می‌خواهیم عرض کنیم که اگر ما باشیم و این روایات، چه جوابی باید بدهیم؟ آیا از این روایات باب سی استفاده نمی‌شود که ملاك حال طلاق است از نظر موافق بودن و مخالف بودن، سنی بودن و سنی نبودن؟ این روایات ظهور روشنی دارد و می‌گوید اگر مردی زن خودش را سه طلاقه کرد فی مجلس واحد و این مقتضای اعتقادش بود، «حرمت علیه»؛ این عبارت اطلاق دارد؛ یعنی «وإن استبصر بعده». یا همین روایتی که از ابی‌ایوب خواندیم، عبارت بانت منه، اطلاق دارد؛ یعنی هرچند که مرد بعداً مستبصر و شیعه شود، دیگر فایده ندارد؛ ملاك، همان هنگام طلاق است.

کلام مرحوم آقای حکیم

مرحوم آقای حکیم در صفحه 525 از جلد چهاردهم مستمسک بعد از اینکه روایت علی بن ابی‌حمزه را بیان می‌کند، می‌گوید: و من المعلوم ان جواز الالزام او وجوبه لا يدل على صحة الطلاق المذكور جواز الزام به معنای این نیست که طلاق صحیح است و انما يدل على مشروعية الالزام بما الزم به نفسه، فقط می‌گوید الزام مشروع است و من الواضح - مدعای ایشان این است - ان الالزام بذلك انما يصح مع بقاءه على الخلاف لا مع تبصره ایشان روی کلمه «الزام» بر مدعایشان تکیه می‌کنند، می‌فرمایند روایت علی بن ابی‌حمزه می‌گوید الالزام مشروع و بعد می‌فرماید در الزام، «مخالف» نهفته است، یعنی الزام المخالف مع بقاءه على الخلاف؛ وقتی می‌گوییم موضوعش مخالف است، یعنی ظهور در این دارد که با باقی بودن بر مذهبش باید الزام بشود؛ حالا اگر مخالف بر مخالف بودنش باقی نماند و شیعه شد، دیگر از مورد الزام خارج می‌شود. توضیح و تشریح فرمایش ایشان این است که اگر مولا گفت اکرم العالم اینجا همه اصولیین گفته‌اند اکرام مع بقاءه على العالمية است؛ حالا اگر کسی که مدتی است اکرامش می‌کنیم، از عالم بودن خارج شد، اینجا دیگر حکم از بین می‌رود؛ ایشان می‌فرماید: مورد مشروعیات الزام، مخالف است، یا به اصطلاح صناعی‌تر، موضوعش مخالف است، و حکم همیشه معلق به بقاء الموضوع است؛ مشروعیات الزام معلق به این است که مخالف باقی بر مخالف بودنش باشد، و من الواضح ان الالزام بذلك انما يصح مع بقاءه على الخلاف لا مع تبصره فانه مع تبصره لا يلزم نفسه بالطلاق باز از این نکته استفاده می‌فرمایند که در روایت دارد «الزمهم ما الزموا انفسهم» و در اینجا که مستبصر شد، دیگر ما الزموا انفسهم نیست و انما يلزم نفسه بالزوجه فلا يقتضى عدم مشروعية الوجوب بها؛ همچنین در مورد عبارت «و ذلك دینه» فرمودند يدل على التحليل لو استبصره بعد از اینکه مستبصر شد دیگر «ذلك دینه» نیست؛ جایی می‌توانیم او را الزام کنیم که «ذلك دینه» باشد. این خلاصه فرمایش مرحوم آقای حکیم است.

نقد کلام مرحوم آقای حکیم

عرض کردیم اولاً ما باشیم و این روایات، این روایات ظهور در حال طلاق دارد؛ وقتی امام می‌فرماید رجل طلق زوجته ثلاثاً فی مجلس واحد فقد بانت، عبارت ظهور در این دارد که طلاق صحیحاً واقع شده است. از موارد اختلاف بین ما و مرحوم آقای

حکیم یکی همین است که قبلاً توضیح دادیم. ظهور دوم این است که زمان الزام چه زمانی است؟ آیا از روایات استفاده نمی‌شود که به مجرد این که سه طلاق را داد، الزمهم؟ اگر ما بخواهیم فرمایش آقای حکیم را قبول کنیم، باید بگوییم اگر يك سنی زن خودش را سه طلاقه کرد، باید صبر کنیم ببینیم آیا شیعه می‌شود یا نه؛ اگر بعداً شیعه نشد، الزام می‌آید و الا دیگر جای قاعده الزام نیست.

آیا فقیه می‌تواند به این حرف ملتزم شود؛ یا این که روایات می‌گویند به مجرد صدور طلاق، الزام می‌آید؛ بله، ما قبول داریم این فرمایش را که **الزام المخالف بما انه مخالف**، اما **بما انه مخالف** در چه زمانی است؟ می‌گوییم در همان زمان طلاق است.

پس، اشکال اول فرمایش آقای حکیم خلاف ظاهر بودن روایات است که می‌گویند ظرف مشروعیت الزام، مجرد صدور طلاق از مخالف است. **اشکال دوم** ما به ایشان این است که لازمه فرمایش شما این است که دیگر موردی برای قاعده الزام نماند؛ هر زمانی که يك سنی زن خودش را سه طلاقه کرد، باید صبر کنیم که آیا بعداً مستبصر می‌شود یا نه؟

اگر بعداً مستبصر شد، دیگر مجالی برای الزام نیست؛ و اگر مستبصر نشد، قاعده الزام جاری می‌شود. این دو اشکال به فرمایش مرحوم آقای حکیم وارد است؛ والد ما **(رضوان الله تعالی علیه)** در صفحه 180 از کتاب **قواعد فقهیه** يك اشکال دیگری نیز به مرحوم آقای حکیم دارند که پیش مطالعه بفرمایید تا فردا ان شاء الله.